



فصل دوم

مدل فرمولی

دین داری حسینی علیه السلام و
دین داری یزیدی

مدل فرمولی:

روش فرمولی روشی است که در آن سخنران به کشف و یافتن رابطه علیت و معلولی گزاره‌های دین، پیرامون موضوع بحث پرداخته و بعد از کشف رابطه‌ها با استدلالی زیبا آن را در قالب یک فرمول با عنوانی زیبا به مخاطب ارائه می‌دهد. این مدل کمک می‌کند تا هم مطلب در ذهن مخاطب ماندگار شود و هم مخاطب بهتر بتواند به موضوع عمل کند.

عنوان: دین‌داری حسینی و دین‌داری یزیدی اهمیت طرح بحث:

در جامعه، همه مسلمان هستند، اما آیا همه به یک اندازه از اسلام بهره برده‌اند؟ گاهی با اینکه دین مشترک وجود دارد ولی برخی، برداشت‌هایی از دین دارند که باعث می‌شود با دیگران کاملاً متفاوت زندگی کنند. اگر بخواهیم دین صحیح را بشناسیم و به آن عمل کنیم باید کدام یک از این تفاسیر را بپذیریم؟ در زمان

امام حسین علیه السلام نیز چنین قرائت‌هایی از دین وجود داشت. دو نگاه عمده به دین را می‌شود در نگاه ولایی سیدالشهدا علیه السلام و نگاه یزیدی و اموی *لعنهم الله* مشاهده کرد. در این طرح بحث می‌خواهیم به مشترکات و تفاوت‌های این دو قرائت از دین بپردازیم و ببینیم آیا در زمان ما نیز از این نوع نگاه‌های متفاوت و گاهی متضاد به دین اسلام وجود دارد یا نه؟ و خواهیم گفت که در این موارد چه باید انجام دهیم.

فرمول دین‌داری یزیدی

دین‌داری یزیدی دارای مشخصه‌هایی است که در برخی موارد با دین‌داری حسینی مشترک است. اما در مواردی اساسی با دین‌داری حسینی تفاوت دارد. در اینجا اجمالاً به سه شاخصه از فرمول دین‌داری یزیدی اشاره می‌شود:

الف) آباد کردن دنیا با دین

برخی با دین دنیایشان را آباد می‌کنند. گروهی از اصحاب موسی بن جعفر علیه السلام پس از درگذشت امام به امامت و وصایت امام رضا علیه السلام ایمان نیاوردند و گفتند: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام زنده است و روزی ظهور خواهد کرد. این گروه چون در امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام توقف کردند به واقفیه معروف‌اند. مهم‌ترین دلیل به وجود آمدن این فرقه وجود اموال فراوان امام موسی بن جعفر علیه السلام در نزد وکیلان ایشان بود. چون حضرت مدت زیادی را در زندان بود و نمی‌توانست اموالی

را که برای ایشان می رسید، در موارد مناسب به مصرف برساند، مبالغ زیادی نزد وکلای ایشان به امانت مانده بود. به عنوان مثال، هفتاد هزار دینار نزد زیاد بن مروان قندی، سی هزار دینار نزد علی بن ابی حمزه بطائنی و سی هزار دینار و پنج کنیز نزد عثمان بن عیسی مانده بود. اگر این افراد به امامت حضرت رضا (ع) اعتراف می کردند، باید همه این اموال را به ایشان می دادند. به همین دلیل در آن ها طمع کردند و با سر باز زدن از امامت ایشان، اموال را تصاحب کردند و به مصارف شخصی رساندند.^۱

ب) بازپچه قراردادن دین

بعضی با دین، بازی می کنند، مانند:

■ عبدالله بن ربیعہ حمیری گوید: من در دمشق پیش یزید بن معاویه بودم که زحر بن قیس بر یزید وارد شده، یزید گفت: وای بر تو چه خبر؟ و چه همراه آورده ای؟ زحر گفت: ای امیر المؤمنین مژده گیر به پیروزی خدا و یاری او، حسین بن علی در میان هیجده تن از خاندان خود و شصت تن از پیروانش بر ما درآمد، ما از آنان خواستیم یا اینکه تسلیم شوند یا سر به فرمان امیر عبیدالله بن زیاد نهند، یا جنگ کنند؟ پس جنگ را پذیرفتند، ما بامدادان که خورشید سرزد بر ایشان تاختیم و از هر سو ایشان را احاطه نموده تا اینکه شمشیرهای خود را بالای سرشان گرفتیم، پس آنان بی آنکه پناهی داشته باشند از هر سو می گریختند، و از ترس ما به تپه ها و گودی ها پناه می بردند چنانچه کبوتر از ترس باز شکاری به این سو و آن سو پناهنده شود، پس به خدا ای

امیرالمؤمنین چیزی برایشان نگذشت جز به مقدار کشتن شتری یا خواب آن کس که پیش از ظهر می خوابد که ماهمه ایشان را از پای درآورده کشتیم، و اینک تنهای بی سر، ایشان است که برهنه افتاده و جامه شان خون آلود، و گونه شان خاک آلوده است، آفتاب های سوزان بر آنان بتابد، و بادهای بیابان خاک و غبار بر ایشان فروریزد، دیدارکنندگانشان بازهای شکاری و کرکسان صحرا باشند.

یزید (که این سخنان را شنید) لختی سربه زیر انداخته آنگاه سر برداشت و گفت: من به فرمان برداری شما بدون کشتن حسین خوشنود می شدم (و نیازی به کشتن او نبود) و همانا اگر من با او برخورد کرده بودم از او می گذشتم.^۲

■ عمر سعد با اینکه می داند حق با حسین علیه السلام است باز برای تحریک لشگریانش صدامی زند:

«ثُمَّ نَادَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ يَا خَيْلَ اللَّهِ اِزْكِي وَاَبْشِرِي؛^۳

سپس عمر بن سعد (برای حمله به سپاه سیدالشهدا علیه السلام) فریاد زد: ای لشکر خدا سوار شوید و به بهشت مزده گیرید.»

ج) توجیه بارنگ و لعاب دینی

برخی بادرین، توجیه می کنند.

مردم بادستور پزشکی بازی نمی کنند و توجیه نمی کنند و برنامه اش را اجرا می کنند. این در حالی است که عده از دین داران یزیدی دستورات صریح قرآن برای زندگی سالم را کنار گذاشتند و برای مطامع دنیوی و برای انجام ندادن مسئولیت، دست به توجیه

کاره‌ای شان زدند. چند مورد را به عنوان نمونه تقدیم می‌کنیم:

قال فاطمة بنت الحسين عليه السلام: «دَخَلَتِ الْعَامَّةُ [الْعَامَّةُ] عَلَيْنَا الْفُسْطَاطَ وَأَنَا جَارِيَةٌ صَغِيرَةٌ وَفِي رَجُلٍ خَلْخَالٍ مِنْ ذَهَبٍ فَجَعَلَ رَجُلٌ يَفْضُ الْخَلْخَالِينَ مِنْ رَجُلِي وَهُوَ يَبْكِي فَقُلْتُ مَا يُبْكِيكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ فَقَالَ كَيْفَ لَا أَبْكِي وَأَنَا أَسْلُبُ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ فَقُلْتُ لَا تَسْلُبْنِي قَالَ أَخَافُ أَنْ يَجِيءَ غَيْرِي فَيَأْخُذَهُ قَالَتْ وَانْتَهَبُوا مَا فِي الْآيَةِ حَتَّى كَانُوا يَنْزِعُونَ الْمَلْأَحِفَّ عَنْ ظُهُورِنَا؛^۲

فاطمه دختر حسین فرموده غارتگران برخیمه ما هجوم کردند و من دختر خردسالی بودم و خلخال طلا بپایم بود مردی آن‌ها را می‌ربود و می‌گریست گفتم دشمن خدا چرا گریه می‌کنی؟ گفت چرا گریه نکنم که دختر رسول خدا را غارت می‌کنم. گفتم مرا واگذار گفت می‌ترسم دیگری آن را بر باید فرمود هر چه در خیمه‌های ما بود غارت کردند تا اینکه چادر از دوش ما برداشتند.»

عَنْ عَمْرِو بْنِ قَيْسٍ الْمَشْرِقِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا وَابْنُ عَمِّ لِي وَهُوَ فِي قَصْرِ بَنِي مُقَاتِلٍ فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَمِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ هَذَا الَّذِي أَرَى خِضَابًا أَوْ شَعْرَكَ فَقَالَ خِضَابٌ وَالشَّيْبُ الْيَتَابِيُّ هَاشِمٍ يُعَجِّلُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ جِئْتُمَا لِنُصْرَتِي فَقُلْتُ إِنِّي رَجُلٌ كَبِيرُ السِّنِّ كَثِيرُ الدِّينِ كَثِيرُ الْعِيَالِ وَفِي يَدَيَّ بَضَائِعُ لِلنَّاسِ وَلَا أَدْرِي مَا يَكُونُ وَأَكْرَهُ أَنْ أَضَيِّعَ أَمَانَتِي وَقَالَ لَهُ ابْنُ عَمِّي مِثْلَ ذَلِكَ قَالَ لَنَا فَاَنْطَلِقَا فَلَا تَسْمَعَا لِي وَاعِيَةً وَلَا تَرَيَا لِي سَوَادًا فَإِنَّهُ مِنْ سَمِعٍ وَاعِيَتَنَا أَوْ

رَأَى سَوَادًا فَلَمْ يُجِبْنَاهُ وَمَا يَعْنا كَان حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ
يُكَبِّهُ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ؛^۵

عمرو بن قیس مشرقی نقل کرده است:

همراه با پسرعمویم به خدمت امام حسین علیه السلام در قصر بنی
مقاتل شرفیاب شدیم، پس از عرض سلام پسرعمویم به
امام علیه السلام عرض کرد: یا ابا عبد الله! این اثر خضاب است یا خود
موی شماست (که سیاه مانده است)؟!

فرمود: این (اثر) خضاب است، و پیری (خیلی) زود به سراغ
ما بنی هاشم می آید. آنگاه رو کرد به جانب ما و فرمود: برای
یاری من آمده اید؟ عرض کردم: من، مرد سالخورده ای هستم
و بدهی زیادی دارم و افراد تحت تکفل من (هم) بسیارند، و
کالاهای مردم (به رسم امانت) نزد من است، و دوست ندارم
امانت را ضایع سازم و نمی دانم که چه خواهد شد؟! راوی
می گوید که: پسرعموی من نیز پاسخی همانند پاسخ من اظهار
کرد! امام علیه السلام به ما فرمود: (برخیزید و از اینجا) بروید تا فریاد
دادخواهی ما را نشنوید، و سیاهی جمعیت ما را نبینید، زیرا
کسی که فریاد دادخواهی ما را بشنود و جمعیت ما را ببیند ولی
دعوت ما را نپذیرد و به یاری ما نشتابد برخداست که او را با
صورت در آتش دوزخ بیفکند.

فرمول دین داری حسینی

الف) هزینه کردن در راه دین

«وَرُوي أَنَّهُ عليه السلام لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ قَامَ حَظِيْبًا

فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى
رَسُولِهِ خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخْطَ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ
وَمَا أَوْلَهُنَّ إِلَى أَسْلَافِي اِشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ وَخَيْرَ لِي
مَصْرَعٌ أَنَا لَا قِيَهُ كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ
النَّوَاوِيسِ وَكَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأُنْ مِنِّي أَكْرَاشاً جَوْفَاءً وَأَجْرِبَةً سُغْبَالاً
مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ رَضَى اللَّهُ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ نَضْبِرُ
عَلَى بَلَاءِهِ وَنُؤَفِّقُنَا أَجْرَ الصَّابِرِينَ لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص
لِحُمَتِهِ وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقْرَأُهُمْ عَيْنُهُ وَيُنَجِّزُ
بِهِمْ وَعْدَهُ مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَمَوْطِئاً عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ
نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى؛^۶

روایت شده است که چون حسین (علیه السلام) خواست از مکه بیرون
شود برای سخنرانی بپا خواست و فرمود: ستایش خدای
راست و آنچه خدا بخواهد می شود و نیرویی جز از خداوند
نیست. درود خداوند بر پیغمبرش باد، مرگ بر فرزند آدم
مسلم است هم چون گردن بند در گردن دختران جوان! چقدر
مشتاقم به دیدار گذشتگانم آن چنان که یعقوب را به دیدار
یوسف اشتیاق بود مرا کشتارگاهی مقرر است که باید آنجا
برسم، گویی می بینم پیوندهای بدن مرا گرگان بیابان ها از هم
جدا می کنند، در سرزمینی میان نواویس و کربلا تاروده های
خالی و انبان های گرسنه را از پاره های تن من پر کنند، آدمی از
سرنوشت ناگزیر است، ما خاندان رسالت به رضای خداوند
راضی هستیم و به بلایش شکیبای و خداوند بهترین پاداش
شکیبایان را به ما عطا خواهد فرمود. هرگز پاره تن رسول خدا
از او جدا نگردد و همگی در جایگاه قدس در کنار اویند تا

دیدهاش با آنان روشن شود و وعده الهی به آنان تحقق یابد هر که خواهد تا خون دل خود را در راه ما نثار کند و آماده حرکت هست همراه ما کوچ کند که من صبحگاه امشب کوچ خواهم نمود.»

«وَقَالَ ﷺ فِي مَسِيرِهِ إِلَى كَرْبَلَاءَ إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَأَذْبَرَ مَعْرُوفَهَا فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ وَخَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْلِ أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْعَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالَّذِينَ لَعُقُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَ مَا ذَرَّتْ مَعَالِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»^۷

این خطبه کوتاه را در مسیر کربلا ایراد فرموده: این دنیا دگرگون و ناآشنا شده، نکویی هایش پشت کرده، و جز مقدار ناچیزی، همانند ته مانده ظرف، و زندگی پستی چون چراگاهی، از آن باقی نمانده. مگر نمی بینید کسی به حق رفتار نمی کند و از باطل دست نمی کشد. تا مؤمن، به حق، مشتاق لقای خدا شود؟ من مرگ را جز سعادت نمی بینم و زندگی با ستمکاران را جز محنت نمی دانم. مردم بندگان دنیا هستند، دین لعبی است که تا زندگی روبراه است، به دور زبان می گردانند و چون دوران آزمایش رسد دین داران کمیاب شوند.»

«قَامَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا خُلَيْكَ أَبَدًا حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَا قَدْ حَفِظْنَا فِيكَ وَصِيَّةَ رَسُولِهِ

مُحَمَّدٍ صَ وَ لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِيكَ ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُخْرَجُ حَيًّا ثُمَّ
أُذْرَى يُفْعَلُ ذَلِكُ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي
دُونَكَ وَ كَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَ إِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ أَنَا
الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا ثُمَّ قَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَقَالَ وَاللَّهِ
يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ أَلْفَ مَرَّةٍ وَأَنَّ اللَّهَ
تَعَالَى قَدْ دَفَعَ الْقَتْلَ عَنْكَ وَ عَنِ هَؤُلَاءِ الْفِئَةِ مِنْ إِخْوَانِكَ وَ
وَلَدِكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ؛

سعید بن عبد الله حنفی برخاست و به عرض رسانید: نه،
به خدا ای فرزند رسول الله ﷺ، هرگز تنهایت نگذارم، تا
خدا بداند که ما وصیت پیامبرش محمد را درباره تو حفظ و
رعایت نمودیم، و اگر می دانستم که در راه تو کشته می شدم
و بعد زنده به آتش کشیده می شدم و خاکسترم به باد داده
می شد و هفتاد بار این وضع تکرار می شد، هرگز از حضرتت
جدا نشده تا در پیش رویت شاهد مرگ و شهادت را در آغوش
کشم، چرانه، حال که این یک کشته شدن بیش نیست و
بعد هم به کرامت ابدی و جاویدان خدا می رسم. آنگاه زهیر
بن قین بجلی برخاست و به عرض رسانید: به خدا ای فرزند
رسول خدا ﷺ، چقدر دوست داشتم که هزار بار کشته شده،
زنده گردم تا خدا با این کار تو و برادران و فرزندان و اهل بیت
جوانت را از کشته شدن حفظ می فرمود.

ب) تنظیم و تطبیق امور با دین

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ

مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا^۸

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالأمر [اوصیای پیامبر] را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آن‌ها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است.»

انسان مؤمن همه اعمال و رفتارش را با دین و خواسته‌های اولیای خدا تنظیم می‌کند. سه نمونه از این موارد را اجمالاً متذکر می‌شویم^۹، می‌آوریم:

۱. تنظیم اعتقادات

بسیاری از یاران و شیعیان اهل بیت::، برای عرضه اعتقاداتشان به خدمت حضرات معصومین می‌رسیدند و آنچه از دین فهمیده و برداشت کرده بودند را با آن‌ها در میان می‌گذاشتند تا اگر اشتباه می‌کنند اصلاح کنند. از جمله این شیعیان، عبد‌العظیم حسنی علیه‌السلام است که خدمت امام هادی علیه‌السلام رسیدند و عقایدشان را به حضرت عرضه کردند:

عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ فَلَمَّا بَصُرَنِي قَالَ لِي مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ أَنْتَ وَلَيْنَا حَقًّا قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي فَإِنْ كَانَ مَرْضِيًّا ثَبَّتْ عَلَيْهِ حَتَّى آتَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَقَالَ هَاتِ يَا أَبَا الْقَاسِمِ فَقُلْتُ إِنِّي أَقُولُ

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ^{۱۰}

۲. تنظیم محبت

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»^{۱۱}

بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده‌اید، و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید، و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌تر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند و خداوند جمعیت نافرمان بردار را هدایت نمی‌کند.»

۳. تنظیم تکالیف

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجُنُبِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا»^{۱۲}

و خدا را بپرستید! و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید! و به پدر و مادر، نیکی کنید همچنین به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و همسایه نزدیک و همسایه دور و دوست و هم‌نشین و وامانندگان در سفر و بردگانی که مالک آن‌ها هستید زیرا خداوند کسی را که متکبر و فخر فروش است، (و از ادای

حقوق دیگران سرباز می‌زند) دوست نمی‌دارد.»

ج) حق طلبی

امام حسین علیه السلام و کسانی که حسینی هستند، در مقابل حق کرنش می‌کنند و پا روی حق نمی‌گذارند. چند نمونه از درس‌هایی که در این زمینه در کربلا می‌توان گرفت را می‌آوریم:

«فَقَالَ عُقْبَةُ بْنُ سَمْعَانَ سِرْنَا مَعَهُ سَاعَةً فَخَفَقَ وَهُوَ عَلَى ظَهْرِ فَرَسِهِ خَفَقَةً ثُمَّ انْتَبَهَ وَهُوَ يَقُولُ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَقَعَلَ ذَلِكَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ ابْنُهُ عَلَى بَنِ الْحُسَيْنِ عَلَى فَرَسٍ فَقَالَ مِمَّ حَمَدْتَ اللَّهَ وَاسْتَرْجَعْتَ فَقَالَ: يَا بَنِيَّ إِنِّي خَفَقْتُ خَفَقَةً فَعَنَّ لِي فَارِسٌ عَلَى فَرَسٍ وَهُوَ يَقُولُ: الْقَوْمُ يَسِيرُونَ وَالْمَتَانِيَا تَصِيرُ إِلَيْهِمْ فَعَلِمْتُ أَنَّهَا أَنْفُسُنَا نَعِيَتْ إِلَيْنَا فَقَالَ لَهُ يَا أَبَتِ لَا أَرَاكَ اللَّهُ سُوءَ أَلْسِنَا عَلَى الْحَقِّ قَالَ بَلَى وَالَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ قَالَ فَإِنَّا إِذَا لَا نُبَالِي أَنْ نَمُوتَ مُحَقِّقِينَ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ خَيْرَ مَا جَزَى وَلَدًا عَنْ وَالِدِهِ؛^{۱۳}

عقبه بن سمعان می‌گوید پس از آنکه به اندازه یک ساعت راه رفتیم همچنان که بر پشت زین قرار داشت اندکی خوابیده از خواب بیدار شد و فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و دو بار یا سه بار این جمله را مکرر فرمود. فرزندش علی بن الحسین پیش آمده عرضه داشت برای چه موضوعی حمد خدا به جا آورده و کلمه استرجاع به زبان رانید؟ فرمود: ای فرزند هم‌اکنون به خواب رفته بودم سواری

را دیدم می گفت این قوم حرکت می کنند و مرگ هم، آهنگ آن ها را دارد. از خواب بیدار شدم، دانستم که گفته او متوجه به ما است و مرگ در تعقیب ما می باشد. علی اکبر عرضه داشت همواره از گزند روزگار در امان باشی! مگر ما برحق نیستیم؟ فرمود: آری سوگند به کسی که بازگشت همگان به سوی اوست ما برحقیم.

آن دست پرورده بوستان حسینی و آن یادگار نبوی و آن آئینه سرایانمای علی عمرانی معروض داشت بعد از اینکه ما برحقیم چه بیمی از مرگ داریم. حسین (علیه السلام) از این سخن شایسته فرزند عزیزش بسیار خرسند شده فرمود: خدا به تو پاداش دهد بهترین پاداشی که فرزند را از پدرش عنایت می فرماید.

■ هنگامی که مسلم از جریان کار عبید الله بن زیاد مطلع شد و فهمید که وی به کوفه آمده و در مجلس برای مردم خطبه خوانده از منزل مختار بیرون شد و به منزل هانی بن عروه آمد و در آنجا ساکن شد.

در این هنگام شیعیان در نهانی با وی ملاقات می کردند، شریک بن اعور نیز در منزل هانی وارد شده بود و در آنجا مریض بود، به شریک گفتند: عبید الله بن زیاد میل دارد از شما عیادت کند، شریک به مسلم بن عقیل گفت: این لعین میل دارد از من احوال پرسی کند، هنگامی که به اتفاق وارد شد و در جای خود نشست فوراً وارد شوید و او را به قتل برسانید، اگر عبید الله را بکشی کار تمام است و بار دیگر به کوفه مسلط خواهی شد، و اگر

زنده ماندم بصره را هم در تصرف تو خواهم آورد .
 پس از مدتی ابن زیاد وارد شد ولیکن مسلم به طرف ابن زیاد
 بیرون نشد، پس از اینکه ابن زیاد از منزل هانی بیرون شد، شریک
 بن عبد الله گفت: چرا به وعده وفانکردی؟ مسلم گفت: پیغمبر
 فرموده: مسلمان به طور ناگهان وبدون اطلاع کسی رانمی‌کشد.^{۱۴}

«قال ضحاک بن عبد الله مشرقی: وَ أَقْبَلَ الْقَوْمُ یَجُولُونَ حَوْلَ
 بُیُوتِ الْحُسَیْنِ عَ فَيَبْرُونَ الْخُنْدَقَ فِي ظُهُورِهِمْ وَ النَّارُ تَضْطَرِمُّ
 فِي الْمَخْطَبِ وَ الْقَصَبِ الَّذِي كَانَ أَلْقَى فِيهِ فِتْنَادَى شَمْرُ بْنُ ذِي
 الْجَوْشَنِ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا حُسَيْنُ أَتَعَجَّلْتَ النَّارَ قَبْلَ
 یَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَ مَنْ هَذَا كَأَنَّهُ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ
 فَقَالَ لَهُ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَاعِيَةِ الْمَعْزَى أَأَنْتَ أُولَى بِهَا صِلِيًّا .
 وَ رَأَى مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ أَنَّ يَرْمِيَهُ بِسَهْمٍ فَتَنَعَهُ الْحُسَيْنُ عَ مِنْ
 ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ دَعْنِي حَتَّى أَرْمِيَهُ فَإِنَّهُ الْفَاسِقُ مِنْ عُظَمَاءِ
 الْجَبَّارِينَ وَ قَدْ أَمَكَّنَ اللَّهُ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَ لَا تَرْمِهِ فَإِنِّي
 أَكْرَهُ أَنْ أَبْدَأَهُمْ .

گروه دشمن آمده و اسب‌های خود را در اطراف خیمه‌های
 حسین علیه السلام به جولان درآوردند. و آن خندق را در پشت خیمه‌ها
 و آتش‌ها را که در آن شعله می‌کشید دیدند شمر بن ذی الجوشن
 به آواز بلند فریاد زد: ای حسین به آتش شتاب کرده‌ای پیش
 از روز رستاخیز؟ حسین علیه السلام فرمود: این کیست؟ گویا شمر
 بن ذی الجوشن است؟ گفتند: آری، حضرت فرمود: ای پسر
 زن بزچران تو سزاوارتری به آتش افروخته، مسلم بن عوسجه
 خواست با تیری او را بزند حسین علیه السلام او را از این کار منع کرد،

مسلم عرض کرد: اجازه فرما اورا بزمن زیرا که او مردی فاسق و از دشمنان خدا و ستمکاران بزرگ است و اکنون خداوند کشتن اورا برای ما آسان ساخته؟ حسین (علیه السلام) فرمود: اورا نزن زیرا من خوش ندارم آغاز به جنگ ایشان کنم.»

نتیجه:

نتیجه عمل به فرمول دین داری حسینی

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْحِجَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقٌّ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛^{۱۵}

خداوند از مؤمنان، جان ها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد (به این گونه که:) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند این وعده حقی است براو که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید و این است آن پیروزی بزرگ!

«فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَآخَرُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَوْدُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ؛^{۱۶}

خداوند، درخواست آن‌ها را پذیرفت (و فرمود:) من عمل هیچ عمل‌کننده‌ای از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد شما هم‌نعید، و از جنس یکدیگر! آن‌ها که در راه خدا هجرت کردند و از خانه‌های خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند و جنگ کردند و کشته شدند، به یقین گناهانشان را می‌بخشم و آن‌ها را در باغ‌های بهشتی، که از زیر درختانش نهرها جاری است، وارد می‌کنم. این پاداشی است از طرف خداوند و بهترین پاداش‌ها نزد پروردگار است.»

نتیجه عمل به فرمول دین‌داری یزیدی

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ؛^{۱۷}

بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می‌پرستند (و ایمان قلبیشان بسیار ضعیف است) همین‌که (دنیا به آن‌ها رو کند و نفع و خیری به آنان برسد، حالت اطمینان پیدا می‌کنند اما اگر مصیبتی برای امتحان به آن‌ها برسد، دگرگون می‌شوند (و به کفر روی آورند)!) (به این ترتیب) هم دنیا را از دست داده‌اند، و هم آخرت را و این همان خسران و زیان آشکار است!»

دین‌داران یزیدی سرانجام‌شان به جز حسرت و خسران چیز دیگری نیست. هم در دنیا به خواسته‌هایشان نمی‌رسند و هم در آخرت از نعمات الهی محروم‌اند. نکته‌ای که در انتهای بحث قابل ذکر است اینکه:

گمان نکنیم، دین داری یزیدی مربوط به زمان امام حسین علیه السلام است و بس والان کسی نیست که دین داری اش یزیدی باشد؛ اتفاقاً می خواهیم بگوییم هستند در میان مسلمانان کسانی که دین داریشان یزیدی است و با عمل به هوای نفس و شهوات فقط ظاهر و اسمی از اسلام را یدک می کشند. «نهایت می خواهیم بگوییم مراقب باشیم در عصر آخرالزمان از دین داران یزیدی نباشیم چون در فتنه ها، احتمال لغزش و ریزش بسیار، است.»

خلاصه:

فرمول دین داری یزیدی آباد کردن دنیا با دین، بازیچه قرار دادن دین و توجیه کردن با دین است و فرمول دین داری حسینی نیز هزینه کردن برای دین، تنظیم امور با دین و حق طلبی می باشد. هرکدام از این دین داری ها نتایجی به همراه دارند. نتیجه دین داری یزیدی دوزخ و دین داری حسینی بهشت برین است.



۱. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۵۰ و ۲۵۲.
۲. الإرشاد للمفيد / ترجمه رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۱۲۴.
۳. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۹۰.
۴. الأمالي (للصدوق)، النص، ص ۱۶۵.
۵. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، النص، ص ۲۶۰.
۶. اللهوف على قتلى الطفوف / ترجمه فهري، النص، ص ۶۱.
۷. تحف العقول، النص، ص ۲۴۶.
۸. نساء، ۵۹.
۹. هر کدام از این موارد خود می‌تواند به صورت موضوع مستقل مطرح شود.
۱۰. الأمالي (للصدوق)، النص، ص ۳۳۹.
۱۱. توبه، ۲۴.
۱۲. نساء، ۳۶.
۱۳. الإرشاد للمفيد / ترجمه ساعدی، ص ۴۳۲.
۱۴. زندگانی چهارده معصوم علیهم‌السلام / ترجمه إعلام الوری، متن، ص ۳۲۰.
۱۵. توبه، ۱۱۱.
۱۶. آل عمران، ۱۹۵.
۱۷. حج، ۱۱.